

چون صلاح‌الدین حلب را محاصره کرد سعدالدین کمشتکین نزد ریموند کس فرستاد و از او یاری خواست. او نیز لشکر به حمص برد. صلاح‌الدین بناچار محاصره حلب را رها نمود و به حمص بازگردید.

چون فرنگان از حرکت او به سوی حمص آگاه شدند از آنجا دور گردیدند. صلاح‌الدین در دهم ماه رجب به حمص در آمد و قلعه را محاصره کرد و در آخر شعبان همان سال به تصرف در آورد. سپس به بعلبک رفت. یمن خادم از روزگار نورالدین والی بعلبک بود. صلاح‌الدین بعلبک را محاصره نمود. یمن امان خواست و او در چهاردهم ماه رمضان همان سال بعلبک را تصرف کرد و از سرزمین شام، دمشق و حماة و حمص و بعلبک به دست او افتاد.

چون صلاح‌الدین بر این بلاد مستولی شد - و همه از آن الملك الصالح اسماعیل بود - الملك الصالح به پسرعم خود سیف‌الدین غازی صاحب موصل نامه نوشت و او را به یاری فراخواند تا با صلاح‌الدین نبرد کند. او نیز لشکری به سرداری برادرش عزالدین مسعود و سپهسالارش عزالدین محمود معروف به زلفندار<sup>۱</sup>، روانه کرد. لشکر حلب نیز با آنان بیامد و همگان به جنگ صلاح‌الدین در حرکت آمدند.

صلاح‌الدین به سیف‌الدین غازی پیام داد که حمص و حماة را باز پس خواهد داد و خود به نیابت الملك الصالح در دمشق خواهد ماند. سیف‌الدین از پذیرفتن این شرط امتناع کرد و خواست تمام شهرهایی را که گرفته است رها کند و برود.

چون شروط صلاح‌الدین پذیرفته نیامد بناچار سپاه به جنبش آورد و در اواخر رمضان در نواحی حماة با ایشان جنگ در پیوست و منهزمشان نمود و هر چه داشتند به غنیمت گرفت و تا حلب از پی ایشان برفت و نام الملك الصالح را از خطبه بینداختند. سپس با او مصالحه کردند که هر چه در شام تصرف کرده به دست او بماند. صلاح‌الدین پذیرفت و در بیستم شوال از حلب به حماة بازگردید.

فخرالدین مسعود بن زعفرانی از امرای نورالدین بود. ماردین و حمص و حماة و سلمیه و تل خالد و رها از اعمال او بود. چون صلاح‌الدین اقطاعش را از دستش گرفت خود نیز به او پیوست ولی در نزد او مقامی را که می‌پنداشت به دست نیاورد و او را ترک گفت.

---

۱. متن: زلفندار

چون صلاح‌الدین از محاصره حلب به حماة آمد به بعلبک رفت. مردم بعلبک امان خواستند. صلاح‌الدین بعلبک را تصرف کرد و به حماة بازگردید و حماة را به دایی خود شهاب‌الدین محمود داد و حمص را به ناصرالدین محمد<sup>۱</sup> پسر اسدالدین شیرکوه به اقطاع داد و بعلبک را به شمس‌الدین بن المقدم و خود به دمشق رفت و در اواخر شوال به دمشق داخل شد.

**نبرد صلاح‌الدین با الملك الصالح اسماعیل و فرمانروای موصل و آنچه به از هزیمت آن دو از شام به دست او افتاد**

سیف‌الدین غازی، صاحب موصل در سال ۵۷۱، پس از انهزام برادرش عزالدین مسعود، از صاحب کیفا و صاحب ماردین یاری طلبید و با شش هزار سوار به حرکت درآمد و در ماه ربیع‌الاول همان سال به نصیبین رسید و زمستان را در آنجا ماند. این درنگ چنان به دراز کشید که سپاهیانش ملول شدند. آنگاه روانه حلب شد. الملك الصالح اسماعیل و سعدالدین کمشتکین خادم نیز به او پیوستند. صلاح‌الدین نیز از دمشق لشکر ببرد. در تل سلطان دو لشکر به هم رسیدند. صلاح‌الدین ایشان را شکست داد و تا حلب از پی ایشان بتاخت. سیف‌الدین غازی از فرات گذشت و به موصل گریخت و برادر خود عزالدین مسعود را با جمعی از لشکر در حلب نهاد. صلاح‌الدین آنچه را که بر جای نهاده بودند برگرفت و به بزاعه رفت. آنجا را نیز تصرف کرد و از سوی خود حاکمی نهاد و راهی منبج گردید. قطب‌الدین ینال بن حسان والی منبج بود. قطب‌الدین را با صلاح‌الدین سخت دشمنی بود و به سبب این دشمنی بر ضد او کارهایی ناپسند کرده بود. چون منبج تصرف شد او به موصل گریخت و سیف‌الدین غازی امارت رقه را به او داد.

سپس صلاح‌الدین قلعه عزاز را در اوایل ذوالقعدة همان سال چهل روز محاصره کرد و بر مردم آن سخت گرفت. تا امان خواستند. صلاح‌الدین دو روز پس از عید اضحی عزاز را بگرفت. در یکی از روزهای محاصره قلعه، مردی باطنی از فداییان برجست و او را کارد زد. صلاح‌الدین زره بر تن داشت و ضربت او کارگر نیامد. یکی از امرا دست باطنی را گرفت او را رها نمود تا کشتندش. جماعتی هم که با او بودند کشته شدند.

صلاح‌الدین پس از فتح قلعه عزاز به حلب رفت و آنجا را محاصره نمود.

۱. متن: ناصرالدوله

الملك الصالح اسماعيل در حلب بود. مردم شهر به طرفداری او قیام کردند و برای دفاع از او دل بر مرگ نهادند. سپس رسولان میان او و صاحب موصل و صاحب کیفا و صاحب ماردین به آمد و شد پرداختند و در محرم سال ۵۷۱<sup>۱</sup> صلح برقرار شد. صلاح‌الدین پس از آن که قلعه عزاز را به الملك الصالح داد، بازگردید. تسلیم قلعه عزاز به الملك الصالح به شفاعت خواهر کوچک او بود. این دختر را نزد صلاح‌الدین فرستاده بودند. از او خواست که قلعه عزاز را به او بخشد او نیز بخشید. والله تعالی اعلم.

### حرکت صلاح‌الدین به بلاد اسماعیلیه

صلاح‌الدین از حلب در محرم سال ۵۷۲<sup>۲</sup> آهنگ بلاد اسماعیلیه کرد و این بدان سبب بود که در قلعه عزاز قصد جان او کرده بودند. صلاح‌الدین بلاد ایشان را خراب کرد و سراسر تاراج نمود و بسوخت. صلاح‌الدین قلعه مصیاف را محاصره نمود و برای فروگرفتن آن متجنیق‌ها نصب کرد. سنان رئیس اسماعیلیه شام رسولی نزد شهاب‌الدین حارمی دایی صلاح‌الدین به حماة فرستاد تا شفاعت کند. سنان او را تهدید کرد که اگر شفاعت نکند کشته خواهد شد. او نیز شفاعت کرد و لشکریان صلاح‌الدین بازگشتند.

توران شاه، برادر صلاح‌الدین پس از فتح یمن و آشکار شدن دعوتشان در یمن و گماشتن والیانی بر شهرهای آن نزد برادر آمد. صلاح‌الدین او را در دمشق نهاد و خود به مصر رفت. مدت درازی بود که از مصر بیرون آمده بود. چون به مصر رسید فرمان داد که برگردد اگر قاهره و قلعه‌یی که بر کوه مقطم بود بارویی برآورند. طول این بارو بیست و نه هزار و سیصد ذراع هاشمی بود. این کار تا زمان وفاتش همچنان ادامه داشت. قراقوش غلام او بر بنای این بارو نظارت می‌کرد. والله ولی التوفیق بمنه.

### جنگ‌هایی میان مسلمانان و فرنگان

شمس‌الدین محمد بن عبدالملک بن المقدم فرمانروای بعلبک بود. خبر یافت که جمعی از فرنگان بر بقاع از اعمال بعلبک حمله آورده‌اند. شمس‌الدین با جمعی از لشکریان خود برفت و در درون نیزارها کمین گرفت. سپس بر آنان حمله نمود و بسیاری را بکشت و دو بیست تن از اسیرانشان را نزد صلاح‌الدین فرستاد. این واقعه مقارن رسیدن توران

۲. متن: ۵۹۲

۱. متن: ۵۹۲

شاه بن ایوب از یمن بود. او را گفتند که جمعی از فرنگان بر اعمال دمشق تاخت آورده‌اند. توران شاه برفت و در ناحیه مروج با ایشان مصاف داد ولی پایداری نتوانست و فرنگان به هزیمتش فرستادند. سیف‌الدین ابوبکر بن سلار از اعیان لشکر دمشق نیز به اسارت افتاد. فرنگان پس از این پیروزی طمع در تصرف آن ولایت نمودند. سپس صلاح‌الدین آهنگ غز و بلاد فرنگ نمود. فرنگان پیشنهاد صلح دادند. صلاح‌الدین بپذیرفت و با ایشان پیمان بست. والله تعالی ولی التوفیق.

### هزیمت صلاح‌الدین در رمله، در برابر فرنگان

صلاح‌الدین در ماه جمادی‌الاولی سال ۵۷۳ از مصر به سواحل شام رفت تا در بلاد فرنگان به جنگ پردازد. چون به اعمال عسقلان رسید دست به کشتار و تاراج زد و از فرنگان هیچ خبری نبود. پس از آن بلاد را زیر پی سپرد تا به رمله آمد. در آنجا ناگهان دید که فرنگان با سپاه و سرداران و دلاوران خود پیش می‌آیند. صلاح‌الدین لشکر خود را دسته دسته به اطراف فرستاده بود. خود سخت به مقاومت پرداخت و جنگ سخت شد. در آن روز تقی‌الدین عمر پسر شاهنشاه برادر صلاح‌الدین دلاوری‌ها نمود و از عم خود نیکو دفاع کرد و از یاران او جماعتی کشته شدند. تقی‌الدین عمر را پسری بود به نام احمد، پسندیده خوی و دلیر که هنوز شاربش نرویده بود. در آن روز او نیز مردانگی‌ها کرد و به شهادت رسید. مسلمانان روی در گریز نهادند. یکی از فرنگان تا نزدیکی صلاح‌الدین پیش آمد ولی در برابر او به قتل رسید. در آن روز فقیه عیسی هکاری نیز به سختی می‌جنگید و به اسارت افتاد. لشکر مسلمانان روی به هزیمت نهادند.

صلاح‌الدین تا شامگاه بتاخت و از راه بیابان با اندکی از لشکریانش به مصر بازگردید. سخت تشنه و گرسنه بود. در اواسط ماه جمادی‌الآخره به قاهره داخل شد.

ابن اثیر گوید: من نامه‌یی را که به برادرش تورانشاه در دمشق نوشته بود و شرح ماجرا آورده بود، دیده‌ام. با این بیت آغاز شده:

ذکر تک و الخطی بخطر بیننا      وقد نهلت<sup>۱</sup> فینا المثقفة السمر

و در این نامه گوید: «چند بار مشرف به هلاک شدیم و خداوند سبحان ما را از این کار بلیه رها ننمود مگر برای کاری که اراده آن را داشت. و ما ثبت الا و فی نفسها امر»

۱. متن: فتکت

اما آن دسته‌ها که به بلاد فرنگان رفته بودند بعضی کشته شدند و بعضی اسیر آمدند. اما فقیه عیسی هکاری چون منهزم شده اسیر گردید، براردهش ظهیر نیز همراه او بود با جماعتی از یارانیشان. اینان راه را گم کردند و اسیر شدند. صلاح‌الدین بعدها او را به شصت هزار دینار که فدیة داد از اسارت برهانید. والله تعالی اعلم.

### محاصره فرنگان شهر حماة را

در ماه جمادی‌الاولی سال ۵۷۳ یکی از زعمای طاغوتان فرنگ به ساحل شام آمد رسیدن او مقارن هزیمت صلاح‌الدین بود. هم در این روزها توران شاه بن ایوب با اندکی از لشکریان خود به دمشق رفته بود و با این همه سرگرم نوشخواری‌های خویش بود. آن زعم فرنگی فرنگان شام را گرد آورد و آنان را به مال بناخت و حماة را محاصره نمود. شهاب‌الدین محمود حارمی، دایی صلاح‌الدین، والی حماة بود و در آن هنگام بیمار بود. محاصره و نبرد سخت شد. تا آنجا که تسخیر شهر نزدیک شد. روزی فرنگان به شهر حمله کردند و ناحیه‌یی از آن را گرفتند. مسلمانان به دفاع پرداختند و آنان را بیرون راندند. فرنگان بعد از چهار روز محاصره حماة را ترک کرده به حارم رفتند و آنجا را در محاصره گرفتند.

چون فرنگان از حماة دور شدند، شهاب‌الدین محمود حارمی نیز درگذشت. فرنگان همچنان حارم را در محاصره داشتند.

چون الملک‌الصالح اسماعیل پسر نورالدین، بر سعدالدین کمشتکین که عهده‌دار امور دولت او بود خشم گرفت و او را در بند کرد فرنگان را طمع تصرف حارم افزوده شد، ولی پس از چندی با گرفتن مالی از الملک‌الصالح از آنجا برفتند.

فرنگان در ماه ربیع‌الاول سال ۵۷۴ به حماة بازگردیدند و در آن نواحی دست به کشتار و تاراج گشودند. سپاهی که نگهبان شهر بود بیرون آمد و آنان را تارومار ساخت و هر چه برده بودند بازپس گرفت و سرهای کشتگان را با اسیران نزد صلاح‌الدین فرستاد. صلاح‌الدین که از شام می‌آمد، در خارج حمص درنگ کرده بود. فرمان داد تا همه اسرا را کشتند. والله تعالی ولی التوفیق.

## شورش ابن‌المقدم در بعلبک و فتح آن

چون صلاح‌الدین بعلبک را گرفت، شمس‌الدین محمد بن عبدالملک المقدم را امارت آنجا داد و این پاداش کاری بود که در تسلیم دمشق به او کرده بود.

شمس‌الدوله توران شاه بن ایوب برادر صلاح‌الدین در سایه برادر پرورش یافته بود و در کفالت او بود و مورد علاقه او. شمس‌الدوله از برادر خواست که بعلبک را به اقطاع او دهد. صلاح‌الدین به ابن‌المقدم فرمان داد که بعلبک را تسلیم او کند. او سرباز زد و پیمانی را که در دمشق با او نهاده بود فریادش آورد. ابن‌المقدم به بعلبک رفت و در آنجا موضع گرفت. از سوی صلاح‌الدین لشکری به بعلبک روان شد ولی ابن‌المقدم همچنان به پایداری خویش ادامه داد. چون مدت محاصره به دراز کشید، نزد صلاح‌الدین کس فرستاد و از او خواست جای دیگر را در عوض بعلبک به او دهد. صلاح‌الدین چنان کرد شمس‌الدوله نیز به بعلبک رفت و آن را در تصرف داشت. والله ولی التوفیق.

## نبردهایی با فرنگان

در سال ۵۷۴ پادشاه فرنگان با لشکری عظیم بر اعمال دمشق تاختن آورد و سراسر آن را زیر پی سپرد و بسیاری را به قتل آورد و بسیاری را اسیر کرد. صلاح‌الدین برادرزاده خود فرخشاه داود را با لشکری به دفع ایشان فرستاد و خود نیز به طلب ایشان در حرکت آمد و بی آنکه آمادگی رزمی داشته باشد با آنان روبرو شد و جنگی سخت آغاز کرد. خداوند در این نبرد مسلمانان را پیروزی داد و جماعتی از زعمای فرنگان از جمله همفری<sup>۱</sup> که در شجاعت ضرب‌المثل بود کشته شد.

سپس پرنس فرمانروای انطاکیه و لاذقیه به شیزر حمله کرد. صلاح‌الدین در بانیا س بود تا دژ فرنگان معروف به مخاضة الاحزان را خراب کند. برادرزاده خود تقی‌الدین عمرین شاهنشاه و ناصرالدین محمد بن شیرکوه را به حمص فرستاد تا شهر را از تعرض دشمن حفظ کنند و ما انشاءالله به آن اشاره خواهیم کرد.

## خراب کردن دژ فرنگان در مخاضة الاحزان

فرنگان را در نزدیکی بانیا س دژی استوار بود، نزدیک خانه یعقوب (ع) و معروف به

۱. متن: هفتری

مخاضة الاحزان<sup>۱</sup>. صلاح‌الدین در سال ۵۷۵ از دمشق به بانیاس رفت و در آنجا اقامت گزید و برای حمله به شهرهای دیگر ایشان لشکرها به اطراف روانه داشت. سپس به جانب دژ راند تا آن را بیازماید. چون بازگردید به جمع‌آوری لشکر پرداخت و گروه‌هایی برای دستبرد به بلاد فرنگان فرستاد. در یکی از روزها که این گروه برای گرد آوردن آذوقه رفته بودند، پادشاه فرنگان با جماعتی از یاران خود راه بر ایشان بگرفت. صلاح‌الدین خبر شد. آنان هنوز در جنگ بودند که او برسید. فرنگان منهزم شدند و مسلمانان تیغ در آنها نهادند. پادشاهشان با اندکی از لشکریانش بگریخت. از سرداران ایشان صاحب رمله و نائلس اسیر شدند و اینان در حد پادشاهشان بودند. همچنین برادر فرمانرای جیبیل و فرمانروای طبریه و سردار داویه (-تامپلیه‌ها) و اسبتاریه (-اوسپی تالیه‌ها) و دیگران اسیر شدند. صاحب رمله ارتیرزان (؟) پنجاه هزار دینار صوری و هزار اسیر مسلمان فدا داد و خود را از اسارت برهانید.

در این روز عزالدین فرخشاه پسر برادر صلاح‌الدین شجاعت‌ها نمود.

صلاح‌الدین پس از این نبرد به بانیاس بازگردید و گروه‌هایی از لشکر خود را به بلاد فرنگان فرستاد و به محاصره دژ مخاضة الاحزان رفت و برای تصرف آن جنگی سخت کرد. مسلمانان از باروها فرارفتند و یکی از برج‌ها را گرفتند. آنان که به یاری فرنگان آمده بودند در طبریه بودند و مسلمانان منتظر فرا رسیدن ایشان. روز دیگر، بامداد، بارو را سوراخ کردند و در آن آتش زدند. بارو فرو ریخت. مسلمانان آن دژ را در آخر ربیع‌الاول سال ۵۷۵ به جنگ بگرفتند و هرکه در آنجا بود اسیر کردند. صلاح‌الدین فرمان داد آن دژ را با خاک یکسان کنند. این خبر به فرنگانی که در طبریه برای یاری، گرد آمده بودند رسید. پراکنده شدند و فرنگان منهزم گردیدند. والله سبحانه و تعالی اعلم.

#### فتنه میان صلاح‌الدین و قلیچ ارسلان فرمانروای روم

دژ رعبان در شمال حلب بود. الملک‌العادل نورالدین<sup>۲</sup> محمودبن زنگی آن را از قلیچ ارسلان بن قلیچ ارسلان فرمانروای روم گرفته بود و این دژ تا این ایام در دست شمس‌الدین بن المقدم بود. چون میان دژ رعبان و سرزمین‌های قلمرو صلاح‌الدین در آن سوی حلب، فاصله افتاد، قلیچ ارسلان طمع در آن کرد که آن دژ را بار دیگر به تصرف

۱. متن: الاضرار

۲. متن: نورالدین العادل بن قلیچ ارسلان

خود در آورد. پس لشکری به محاصره آن فرستاد. صلاح‌الدین، تقی‌الدین عمر، پسر برادر خود شاهنشاه بن ایوب را به دفع قلیچ ارسلان فرستاد. تقی‌الدین برفت و لشکر قلیچ ارسلان را منهزم گردانید و نزد عم خود بازگردید ولی با او در تخریب حصن مخاضة الاحزان شرکت ننمود.

نورالدین محمود بن قراارسلان بن داود<sup>۱</sup> صاحب حصن کیفا و آمد و غیر آن از دیاربکر بود. میان او و قلیچ ارسلان صاحب بلاد روم خلافتی افتاده بود؛ زیرا او دختر قلیچ ارسلان را به زنی گرفته بود ولی چون به زنی مغنیه دل بسته بود او را رها کرده بود. قلیچ ارسلان به قصد جنگ و گرفتن بلاد او بیامد. نورالدین محمود از صلاح‌الدین یاری خواست و خواست تا شر قلیچ ارسلان را از سر او دور کند. صلاح‌الدین نزد قلیچ ارسلان کس فرستاد و شفاعت کرد و خواست که قلعه‌هایی را که به هنگام ازدواج دخترش به داماد خود واگذاشته، به او بازگرداند قلیچ ارسلان شفاعت او نپذیرفت. صلاح‌الدین نیز بر سر حرف خود بایستاد تا عاقبت پای در رکاب آورد و به رعبان رفت تا آنجا لشکر به تل باشر برد.

چون به رعبان رسید، نورالدین محمد بن قراارسلان آمد و در نزد او ماند. قلیچ ارسلان کس فرستاد و اعمال نورالدین و آزارهای او به دخترش را برای صلاح‌الدین توصیف کرد چون رسول پیام خویش به او داد، صلاح‌الدین به خشم آمد و تهدید کرد که لشکر بر سر او خواهد کشید. رسول درنگ کرد تا صلاح‌الدین از خشم باز آمد. بامداد روز دیگر خواهش کرد که با او خلوت کند. سپس زبان ملاطفت گشود و گفت: اگر مردم بشنوند که او غزو با فرنگان را رها کرده و این همه اموال را به هدر داده، تا از مغنیه آنکاره‌یی جانبداری کند چه خواهند گفت. اینک تصور کن که قلیچ ارسلان مرده است و دختر او به تو پناه آورده و مرا نزد تو فرستاده است تا داد او بستانی چه خواهی کرد؟ صلاح‌الدین دانست که حق می‌گوید: رسول را گفت که نورالدین به من پناه جسته و واگذاشتن او ناپسند است. تو خود به گونه‌یی که شایسته دانی این نزاع به آشتی بدل کن و من تو را یاری خواهم داد. آن رسول چنان کرد و میان نورالدین و قلیچ ارسلان صلح افتاد. صلاح‌الدین به شام بازگشت و نورالدین محمد به دیاربکر و آن مغنیه را در مدتی که

۱. متن: نورالدین محمود بن قلیچ ارسلان



آن رسول معین کرده بود طلاق گفت. والله تعالی اعلم.

### حرکت صلاح‌الدین به بلاد ابن لیون ارمنی

ابن لیون ارمنی از ملوک روی زمین و صاحب دروب مجاور حلب بود. نورالدین محمود او را به خدمت گرفت و زمین‌هایی از شام را به او اقطاع داد ابن لیون در لشکرکشی‌ها همراه او بود و با پادشاه قسطنطنیه کینه‌ی سخت داشت. او ادنه<sup>۱</sup> و مصیصه و طرطوس را از روم بستد. بدین سبب میانشان نبردهایی بود. چون نورالدین محمود درگذشت و دولتشان روی به انقراض نهاد، ابن لیون در بلاد خود اقامت گزید.

ترکمانانی که در آن بلاد بودند نیازمند آن بودند که مواشی خود را در زمین‌های او با وجود دشواری راه‌ها و تنگناهایش بچرانند و از او اجازت خواستند. او نیز اجازت داد ولی در یکی از سال‌ها غدر ورزید و به کشتارشان دست زد و مواشیشان را بگرفت. صلاح‌الدین از رعبان باز می‌گشت که این خبر بشنید. آهنگ بلاد او کرد و در نهر اسود فرود آمد و در بلاد اطراف به غارت و کشتار پرداخت. ابن لیون را دژی بود که همه ذخایرش در آن دژ بود. ترسید که مبادا به دست صلاح‌الدین بیفتد. قصد ویران کردن آن نمود. صلاح‌الدین پیشدستی کرد و هر چه در آن بود، به غنیمت برد. آن‌گاه به او پیام داد که باید مواشی و هر چه از ترکمانان گرفته، به ایشان بازگرداند و اسیرانشان را آزاد کند. او نیز اجابت کرد. صلاح‌الدین در اواسط سال ۵۷۵ از آنجا بازگردید. والله تعالی یؤید بنصره من یشاء من عباده.

### جنگ صلاح‌الدین در کرک

پرنس رینالد<sup>۲</sup> صاحب کرک یکی از شیاطین فرنگان بود و او بود که شهر کرک را پی افگند و قلعه آن را برآورد. پرنس رینالد را با مسلمانان سخت دشمنی بود و عزم آن داشت که به مدینه نبویه (علی ساکنها افضل الصلاة و اتم السلام) لشکر برد. عزالدین فرخشاه داود در دمشق بود. در سال ۵۷۷ لشکری گرد آورد و به کرک راند و آن نواحی را زیر پی سپرد و همچنان در آنجا ماند تا مانع تعرض او به بلاد اسلام شود و از این بابت نومید گردد. فرخشاه پس از پیروزی به دمشق بازگردید. والله تعالی اعلم بغیبه.

۱. متن: ادقه

۲. متن: ارناط

## حرکت سیف‌الاسلام طغتكین بن ایوب به یمن

چون شمس‌الدوله تورانشاه در سال ۵۶۸ بر یمن استیلا یافت، سیف‌الاسلام مبارک‌بن کامل‌بن منقذ از امرای شیزر را بر زبید امارت داد و عزالدین عثمان الزنجیلی را بر عدن. همچنین شهر تعز را پی افگند و آن را کرسی مملکت خود قرار داد و در سال ۵۷۲ نزد برادر بازگشت. دید که از محاصره حلب می‌آید. صلاح‌الدین او را امارت دمشق داد و خود به مصر بازگردید. صلاح‌الدین پس از چندی او را امارت شهر اسکندریه داد و علاوه بر یمن اسکندریه را نیز به او اقطاع داد از زبید و عدن و دیگر بلاد یمن اموال پی‌درپی می‌آمد. با این همه نزدیک به دویست هزار دینار مصری وام داشت که چون در سال ۵۷۶ درگذشت صلاح‌الدین آن وام بپرداخت. چون صلاح‌الدین از مرگ شمس‌الدوله توران شاه خبر یافت به مصر رفت و عزالدین فرخشاه بن شاهنشاه ایوب را در دمشق نهاد.

سیف‌الدوله مبارک‌بن کامل‌بن منقذ‌الکنتانی که نایب او در زبید بود بر آن ولایت غلبه یافته بود و در اموال بر رای خویش تحکم می‌کرد. سیف‌الدوله مبارک همواره هوای شام در سر داشت زیرا شام وطن او بود. پس، از شمس‌الدوله پیش از مرگش اجازت خواست به شام رود، او نیز اجازت داد.

چون سیف‌الدوله آهنگ شام نمود، برادر خود حطّان<sup>۱</sup> بن کامل‌بن منقذ را به جای خود در زبید نهاد و خود به شمس‌الدوله پیوست. چون شمس‌الدوله بمرد او به خدمت صلاح‌الدین در آمد. سیف‌الدوله از اموال یمن مالی گزاف ذخیره کرده بود. بعضی نزد صلاح‌الدین سعایت کردند ولی صلاح‌الدین به سخن ایشان نپرداخت.

سیف‌الدوله در عَدویه نزدیک مصر می‌زیست. روزی خواست طعامی ترتیب دهد و اعیان دولت صلاح‌الدین را دعوت کند. پس برای خرید مایحتاج کسانی را به شهر فرستاد. برخی از دشمنان او صلاح‌الدین را گفتند که او قصد گریختن به یمن دارد. این حيله به کار آمد و صلاح‌الدین او را در بند نمود. سپس او را به شکنجه کشید و جز آنچه به دولتمردان داد هشتاد هزار دیناری مصری به صلاح‌الدین داد. صلاح‌الدین آزادش کرد و او به منزل خویش بازگردید. چون سیف‌الدوله به یمن آمد نواب او حطّان‌بن منقذ و عثمان‌بن الزنجیلی<sup>۲</sup> بدو پیوستند.

۱. متن: عطاق

۲. متن: زنجیلی

صلاح‌الدین بيمناک شد که مبادا یمن از فرمان او بیرون رود پس جماعتی از امرای خود از جمله صارم‌الدین قتلغ ایبه والی مصر را به یمن فرستاد. او در سال ۵۷۷ به یمن رفت و زبید را از حطان گرفت. ولی در همان نزدیکی بمرد و حطان به زبید بازگردید و مردم به اطاعت او درآمدند. آنگاه میان او و عثمان بن الزنجیلی خلاف افتاد. عثمان نزد صلاح‌الدین کس فرستاد که یکی از نزدیکان خویش را به یمن فرستد. صلاح‌الدین نیز برادر خود سیف‌الاسلام طغتكین را به یمن فرستاد. حطان بن کامل بن منقذ از زبید بیرون شد و در یکی از قلاع تحصن گزید و سیف‌الاسلام به زبید در آمد و برای حطان امان فرستاد. او نیز به امید احسان او با فرزندان خویش فرود آمد. حطان از او خواست به شام رود، سیف‌الاسلام مانع گردید. حطان اصرار ورزید. سیف‌الاسلام اجازه داد. چون حطان بنه خویش بیست و بار کرد. برای وداع آمد. سیف‌الاسلام او را در بند کشید و هرچه داشت بستند. آنگاه او را در یکی از قلاع حبس نمود و این آخرین روزهای عمر او بود. گویند از جمله چیزهایی که از او گرفتند هفتاد بار طلا بود. عثمان بن الزنجیلی از آنچه بر حطان رفته بود خبر یافت بر جان خویش بترسید. و اموال خویش برداشت و از راه دریا به شام رفت. یاران سیف‌الاسلام بر کشتی‌های او که باقی مانده بودند دست یافتند. تنها آنها نجات یافتند که با او بودند. از آن پس سراسر یمن سیف‌الاسلام طغتكین را صافی شد. والله تعالی اعلم.

#### داخل شدن قلعه بیره در ایالت صلاح‌الدین و غزو او با فرنگان و فتح بعضی از قلعه‌های ایشان چون شقیف و غور و بیروت

قلعه بیره از قلعه‌های عراق و در تصرف شهاب‌الدین بن ارتق بود. او پسر عم قطب‌الدین ایلغازی بن البی بن تیمورتاش بن ایلغازی بن ارتق فرمانروای ماردین بود. او در خدمت نورالدین محمود بن زنگی فرمانروای شام بود. چون شهاب‌الدین از جهان برفت قلعه بیره به دست پسرش افتاد و او به فرمان عزالدین مسعود صاحب موصل درآمد. سپس میان قطب‌الدین صاحب ماردین و عزالدین صاحب موصل دوستی و اتحاد افتاد. صاحب ماردین از عزالدین مسعود خواست که او را اجازت دهد که بیره را محاصره کند و تصرف نماید. او نیز اجازه داد. قطب‌الدین بالشکر خود به قلعه سمیسط آمد و در آنجا درنگ کرد و لشکر به بیره فرستاد. و محاصره‌اش نمود. فرمانروای بیره از صلاح‌الدین

یاری طلید و چنانکه گفتیم پدرش پیش از این در خدمت نورالدین بود. صلاح‌الدین رسولی نزد صاحب‌ماردین فرستاد و شفاعت کرد ولی او به شفاعتش گوش نداد. صلاح‌الدین به غزو فرنگان مشغول شد.

چون قطب‌الدین فرمانروای ماردین دید که مدتی از محاصره بیره گذشته و به چیزی دست نیافته است لشکر از آنجا ببرد و به ماردین بازگردید. فرمانروای بیره به بیره بازگردید و نسبت به صلاح‌الدین اعلام فرمانبرداری نمود.

صلاح‌الدین در محرم سال ۵۷۸ به قصد شام از مصر بیرون آمد و بر ایله گذشت. فرنگان برای رویارویی با او گرد آمده بودند. بنه و اثاث خویش را با برادرش تاج‌الملوک بوری به دمشق فرستاد و خود با جنگجویان خویش بماند و نواحی کرک و شوبک را زیر پی سپرد و در اواسط صفر به شام بازگردید.

فرنگان چون خبر یافته بودند که صلاح‌الدین از مصر به شام می‌آید در کرک گرد آمده بودند. این امر سبب شد که بلادشان خالی بماند. عزالدین فرخشاه نایب صلاح‌الدین در دمشق چون این خبر شنید به بلاد فرنگان داخل شد و آن نواحی را ویران نمود و بسیاری را بکشت و اسیر کرد و شقیف را که از دژهای ایشان بود فتح کرد. مسلمانان را از شقیف آزار بسیار می‌رسید. فرخشاه خبر این پیروزی به صلاح‌الدین فرستاد. صلاح‌الدین سخت شادمان شد.

صلاح‌الدین چندی در دمشق بیاسود و در ماه ربیع‌الاول سال ۵۷۸ آهنگ طبریه نمود و در اردن خیمه زد. فرنگان در طبریه گرد آمدند. صلاح‌الدین برادرزاده خود فرخشاه را به بیسان فرستاد. بیسان را به جنگ بگرفت سپس بر غور حمله آورد و در آنجا نیز خلق بسیاری را بکشت یا اسیر کرد. فرنگان از طبریه به کوه کوکب رفتند. صلاح‌الدین لشکر بر سر ایشان کشید. فرنگان در کوهستان‌ها موضع گرفته بودند. صلاح‌الدین برادرزادگان خویش تقی‌الدین عمر و عزالدین فرخشاه پسران شاهنشاه بن ایوب را بر سر ایشان فرستاد. اینان جنگی سخت در پیوستند ولی از یکدیگر جدا شدند و صلاح‌الدین به دمشق بازگردید.

صلاح‌الدین آن‌گاه عازم بیروت شد و در نواحی آن دست به کشتار و تاراج زد. از مصر برای محاصره بیروت کشتی‌های جنگی خواسته بود تا بیروت را محاصره نماید. آن کشتی‌ها برسیدند و صلاح‌الدین چند روز بیروت را محاصره نمود. سپس او را گفتند که

باد دریا برخی از کشتی‌های فرنگان را به دمیاط افکنده است و جماعتی از ایشان که به زیارت بیت‌المقدس می‌رفته‌اند در آن جای دارند. صلاح‌الدین هزار و ششصد تن از ایشان را اسیر کرد. آن‌گاه از بیروت به سوی جزیره در حرکت آمد و ما به ذکر آن - انشاءالله - خواهیم پرداخت.

### حرکت صلاح‌الدین به جزیره و استیلای او بر حران و رها و رقه و خابور و نصیبین و سنجار و محاصره موصل

پدر مظفرالدین کوکبری بن زین‌الدین علی نایب قلعه موصل بود و در عهد دولت مودود و پسرانش در آنجا کروفری داشت. زین‌الدین در اواخر عمر به اربل رفت و در آنجا درگذشت. عزالدین اتابک صاحب موصل، قلعه موصل را به پسرش مظفرالدین اقطاع داد. او را در دل هوای صلاح‌الدین بود و امید بدان بسته بود که صلاح‌الدین بلاد جزیره را به او دهد. در آن هنگام که صلاح‌الدین بیروت را محاصره کرده بود، مظفرالدین او را به طمع تصرف آن بلاد افگند و بدین کارش برانگیخت. صلاح‌الدین از بیروت بیرون رفت و چنان نمود که به حلب می‌رود و آهنگ فرات دارد. در آن حدود مظفرالدین به دیدار او آمد. مظفرالدین به فرمان صلاح‌الدین در آمده بود. صلاح‌الدین و مظفرالدین به سوی بیره در حرکت آمدند. چون عزالدین صاحب موصل و مجاهدالدین خبر یافتند که صلاح‌الدین به شام می‌آید، پنداشتند که عزم حلب دارد چون از فرات گذشت آنان به موصل بازگشتند و برای دفاع از رها لشکریانی فرستادند.

صلاح‌الدین به ملوک اطراف نامه نوشت و آنان را به یاری خویش خواند و به پاداش وعده‌های جمیل داد.

نورالدین محمود<sup>۱</sup> بن قراراسلان صاحب حصن کیفا را وعده داد که آمد را به او خواهد داد. او نیز بدو پیوست و رفتند و رها را محاصره نمودند. امیر فخرالدین مسعود بن زعفرانی<sup>۲</sup> والی رها بود. چون نبرد شدت گرفت از صلاح‌الدین امان خواست و شهر را تسلیم کرد. صلاح‌الدین به یاری او قلعه را محاصره نمود. نایبی که در قلعه بود مالی بستد و قلعه را تسلیم کرد. صلاح‌الدین، چون آن قلعه را بگرفت آن را بر حران بیفزود و به مظفرالدین داد. آن‌گاه به رقه رفت. رقه در اقطاع قطب‌الدین ینال بن حسان

۱. متن: محمود

۲. متن: مسعود الزعفرانی

منبجی بود. قطب‌الدین ینال از رقه به موصل رفت و رقه را به صلاح‌الدین تسلیم نمود. سپس صلاح‌الدین به قرقیسیا و ماکسین<sup>۱</sup> و عربان رفت. اینها از بلاد خابور بود و بر همه مستولی شد. پس به نصیبین رفت و آن را در حال بگرفت ولی قلعه را چند روز در محاصره داشت. چون نصیبین را گرفت آن را به امیر ابوالهیجای سمین به اقطاع داد. صلاح‌الدین، همراه با نورالدین محمد صاحب کیفا، آهنگ موصل نمود. در این اثنا خبر یافت که فرنگان بر نواحی دمشق حمله آورده‌اند و روستاهای آن را زیر پی سپرده‌اند و می‌خواهند مسجد جامع داریا را ویران کنند. نایب صلاح‌الدین در دمشق تهدید کرد که اگر چنین کند کلیساهای ایشان را ویران خواهد کرد. آنان نیز گرد آن کار نگشتند. صلاح‌الدین با شنیدن این اخبار از عزم خود باز نیامد و همچنان به قصد موصل پیش راند. فرمانروای موصل، عزالدین، لشکر گرد آورد و آماده دفاع شد و مجاهد‌الدین در راه مال بسیار هزینه کرد و کسانی به سنجار و اربل و جزیره ابن عمر فرستاد و شهر را از آذوقه و سلاح و مردان جنگی بینباشد.

چون صلاح‌الدین به موصل نزدیک شد، لشکر خویش رها کرد و خود با مظفرالدین کوبکبری و پسر عم خود ناصرالدین بن شیرکوه و چند تن از اعیان دولت به شهر نزدیک شد. از آن همه استواری و آمادگی که در موصل دید بیمناک شد و یاران خود را اشارت کرده بودند که نخست از موصل آغاز کند ملامت نمود.

دیگر روز صلاح‌الدین لشکر در جنبش آورد و در روز اول رجب خود بر دروازه‌کنده فرود آمد و نورالدین محمد صاحب کیفا بر دروازه جسر و برادر صلاح‌الدین تاج‌الدین بوری بر دروازه عمادی و جنگ در پیوستند ولی پیروزی حاصل ننمودند، گاهی مردانی از شهر بیرون می‌آمدند و بر سپاه او دستبردی جانانه می‌زدند و باز می‌گشتند. صلاح‌الدین منجنیق نصب کرد و آنان نیز از درون شهر منجنیق نصب کردند. صلاح‌الدین می‌ترسید که بر او شبیخون زنند، زیرا بعضی شب‌ها کسانی را می‌دید که مشعل به دست از دروازه جسر بیرون می‌آیند و باز می‌گردند.

صدرالدین شیخ‌الشیوخ و مشیر خادم از سوی خلیفه الناصرالدین‌الله آمده بودند تا میانشان آشتی افکنند و رسولان به آمد و شد پرداختند. عزالدین مسعود از صلاح‌الدین می‌خواست آنچه از بلاد او گرفته بازپس دهد. صلاح‌الدین قبول کرد بدان شرط که حلب

۱. متن: ماسکین

را تسلیم او نماید ولی عزالدین و مجاهدالدین نپذیرفتند. صلاح‌الدین از آنچه خواسته بود درگذشت و گفت بدان شرط که از یاری فرمانروای حلب خودداری کنند. این شرط را نیز نپذیرفتند.

در این احوال رسولان قزل ارسلان صاحب آذربایجان و شاه ارمن صاحب خلاط آمدند و در باب مصالحه به گفتگو پرداختند. ولی کارشان به جایی نرسید. چون مردم سنجار راه آمد و شد بر لشکرگاه او را بسته بودند و مزاحم سپاهیان و یاران او می‌شدند. صلاح‌الدین صلاح در آن دید که موصل را رها کرده لشکر خود به سنجار برد. فرمانروای سنجار شرف‌الدین امیر امیران هند و برادر عزالدین مسعود صاحب موصل بود. از این رو عزالدین و مجاهدالدین هر یک لشکری به یاری او فرستادند. صلاح‌الدین موصل را محاصره کرد و از جماعتی از مدافعان شهر که از کردان زرزاری<sup>۱</sup> بودند، استمالت نمود، آنان با او قرار نهادند که ناحیه خویش را تسلیم او کنند. در این هنگام صلاح‌الدین بیامد و برخی از آن ناحیه را تسلیم او کردند. امیر امیران بناچار امان خواست و با لشکر خود از سنجار به موصل رفت.

صلاح‌الدین سنجار را بگرفت و سعدالدین بن معین‌الدین اثر را که پدرش نزد کامل بن طغتنکین در دمشق بود بر سنجار نیابت داد و سنجار نیز در زمره دیگر بلاد جزیره شد که به تصرف آورد. صلاح‌الدین از آنجا به نصیبین رفت. مردم از ابوالهیجا سمین شکایت کردند. صلاح‌الدین او را از نصیبین عزل کرد و با خود همراه برد. آن‌گاه در ماه ذوالقعدة سال ۵۷۸ به حران رفت و لشکریان خود را پراکنده نمود تا بیاسایند و خود در میان خواص و بزرگان اصحابش بماند. والله اعلم.

### حرکت شاه ارمن صاحب خلاط برای یاری صاحب موصل

عزالدین مسعود از شاه ارمن برای جنگ با صلاح‌الدین یاری خواست. شاه ارمن نزد صلاح‌الدین فرستاد تا شفاعت کند ولی صلاح‌الدین شفاعت او را نپذیرفت و سخنانی مغالطه‌آمیز گفت. بار دیگر شاه ارمن مملوک خود سیف‌الدین بکتمر را نزد صلاح‌الدین فرستاد. صلاح‌الدین سنجار را در محاصره داشت. بکتمر از او خواست که از محاصره سنجار دست بردارد. صلاح‌الدین اجابت نکرد. بکتمر نخست از سوی شاه ارمن

۱. متن: زواویه

سخنانی ملایم گفت و چون نپذیرفت سخنان تهدیدآمیز گفت و خشمگین برفت و صلۀ او را نپذیرفت. آن‌گاه نزد سرور خود شاه ارمن آمد و او را بر ضد صلاح‌الدین هر چه بیشتر برانگیخت. شاه ارمن از لشکرگاه خود در خارج شهر خلاط به حرکت آمد و راهی ماردین شد. فرمانروای ماردین در این ایام قطب‌الدین بن نجم‌الدین البی خواهرزاده شاه ارمن و پسر دایی عزالدین و شوی دخترش بود. اتابک عزالدین جریده از موصل به سوی ایشان رفت. صلاح‌الدین سنجار را گرفته بود و از آنجا به حران می‌رفت و لشکریان خود را استراحت داده بود. چون از اجتماع ایشان خبر یافت تقی‌الدین پسر برادر خود شاهنشاه را از حماة فراخواند و خود به رأس عین رفت و آن جمع پریشان نمود و هر یک به شهر خود بازگردید. سپس صلاح‌الدین به ماردین رفت و چند روز در آنجا درنگ کرد و بازگردید. والله تعالی ولی التوفیق بمنه و کرمه.

### نبرد فرنگان در دریای سوئس

پرنس رینالد<sup>۱</sup> صاحب کرک کشتی‌هایی که قطعات آنها از یکدیگر جدا بود، ترتیب داد و آن اجزا را به دریای ایله برد و آنها را به یکدیگر وصل کرد و به دریای سوئس انداخت. سپس کشتی‌ها را به سلاح و آذوقه بیناشت و در دریا به حرکت آمد. او ناوگان خود را به دو قسمت کرد: بخشی را به محاصره ایله گماشت و بخشی را به عیذاب فرستاد و سواحل حجاز را مورد حمله قرار داد و هر چه در آنجا از کشتی‌های بازرگانان یافتند تصاحب کردند. مردم آن نواحی را از فرنگان آزار بسیار رسید؛ زیرا در دریای سوئس تا آن زمان نه از بازرگان خبری بود تا از فرنگی محارب.

در مصر الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب از سوی برادرش صلاح‌الدین فرمان می‌راند. چون خبر شنید ناوگانی ترتیب داد و با جنگجویان خویش به سرداری حسام‌الدین لؤلؤ حاجب و سردار جنگ‌های دریایی در دیار مصر، روانه نمود. اینان نخست به آن گروه از کشتی‌هایی که ایله را محاصره کرده بودند حمله آوردند و آنها را تارومار ساختند. پس از پیروزی بر اینان به سراغ آن گروه که به عیذاب رفته بودند، شراع گشودند.

چون لؤلؤ به عیذاب رسید از آنان نشانی ندید. از پی ایشان به رابغ و ساحل حورا رسید. آنان را در سواحل حورا بدید. آهنگ حرمین مکه و مدینه و غارت حجاج داشتند.

۱. متن: ارناط



چون لؤلؤ با ناوگانش پدیدار شد یقین کردند که در برابر او پایداری نتواند پس در خشکی فرود آمد و به حورا پناه بردند و در شکاف‌های کوه موضع گرفتند. سپاهیان لؤلؤ نیز از کشتی‌ها به خشکی آمدند و جمعی از اعراب که در آن حوالی بودند با آنان یار شدند. لؤلؤ بر ایشان پیروز گردید. بیشترشان را بکشت و باقی را اسیر کرد. گروهی از ایشان را به منی فرستاد. همه را در روز عید قربان سال ۵۷۸ سر بریدند و باقی را به مصر بازگردانیدند. والله تعالی یؤید بنصره من یشاء.

### وفات فرخشاه

عزالدین فرخشاه پسر شاهنشاه برادر صلاح‌الدین که از سوی او نیابت دمشق داشت درگذشت. فرخشاه خلیفه صلاح‌الدین در خاندان او بود. و بیش از دیگر یاران به او اعتماد می‌ورزید.

فرخشاه به قصد غزای فرنگان از دمشق بیرون آمد در راه بیمار شد. به دمشق بازگشت و در ماه جمادی‌الاولی سال ۵۷۸ درگذشت. خبر وفات او به صلاح‌الدین رسید. از فرات گذشته به بلاد جزیره و موصل داخل شده بود. صلاح‌الدین شمس‌الدین محمدبن‌المقدم را به دمشق بازگردانید و نیابت دمشق را به او داد و خود به راه خویش ادامه داد. والله تعالی یورث‌الملک من یشاء من عبادہ.

### استیلاي صلاح‌الدین بر آمد و تسلیم آن به صاحب کیفا

پیش از این گفتیم که صلاح‌الدین به ماردین رفت و چند روز در نواحی آن بماند. سپس از آنجا به آمد رفت. زیرا نورالدین قراارسلان صاحب حصن کیفا از او خواسته بود که برود آمد را بگیرد و به او تسلیم کند. صلاح‌الدین در هفدهم ذوالحجه سال ۵۷۸ برفت و آمد را محاصره نمود. بهاء‌الدین بن نیشان فرمانروای آمد بود. آمد شهری استوار بود ولی بهاء‌الدین با مردم بد می‌کرد و باب ارزاق و عطا بر روی ایشان بسته بود. مردم آمد از سوء رفتار او ملول شده بودند. بهاء‌الدین در کسب و کار ایشان هم سختگیری می‌کرد. صلاح‌الدین نامه‌یی همه وعده و وعید به مردم آمد نوشت و آنان نیز از نبرد در لشکر ابن نیشان سربرداشتند و جمعی از لشکریان صلاح‌الدین باروی شهر را سوراخ کردند. چون ابن نیشان چنان دید زن و فرزند خود را نزد قاضی‌الفاضل وزیر صلاح‌الدین فرستاد و از

او خواست از صلاح‌الدین برایش امان بگیرد و سه روز مهلت دهد که از آنجا برود. صلاح‌الدین بپذیرفت و خود در عاشورای سال ۵۷۹ شهر را به تصرف در آورد. بهاء‌الدین در خارج شهر خیمه‌یی برپا کرده و ذخایر خود را به آنجا می‌برد و چون دیگر کسی گوش به فرمانش نمی‌داد حمل آن اموال و ذخایر برایش دشوار بود. از صلاح‌الدین یاری خواست. صلاح‌الدین چند چارپا و چند مرد در اختیارش گذاشت. بهاء‌الدین در این سه روز قسمت اعظم اموال خود را به آن خیمه‌ها برد؛ ولی چون سه روز به پایان آمد او را از نقل مابقی منع کرد. چون صلاح‌الدین آمد را گرفت آن را به نورالدین محمد صاحب حصن کیفا تسلیم کرد. صلاح‌الدین همه ذخایر بهاء‌الدین را هم که بر جای مانده بود به او داد. صلاح‌الدین را گفتند ذخایر را به او ندهد ولی او بپذیرفت و گفت نمی‌خواهم اصل را ببخشم و در باب فرع بخل ورزم. نورالدین به شهر در آمد و صلاح‌الدین و امرای او را به مهمانی بزرگی دعوت کرد و او و یارانش را هدایا و تحف کرامند آنچنان‌که در خور مقام ایشان بود تقدیم نمود. صلاح‌الدین بازگردید. والله تعالی اعلم.

#### استیلاي صلاح‌الدین بر تل خالد و عین تاب

چون صلاح‌الدین از فتح آمد فراغت یافت به اعمال حلب رفت و تل خالد را محاصره نمود و برای فروکوفتن آن منجنیق‌ها برپا کرد. در محرم سال ۵۷۹ تل خالد به امان تسلیم شد. سپس صلاح‌الدین به عین تاب رفت. ناصرالدین محمد برادر شیخ اسماعیل که خازن الملک‌العادل نورالدین محمد بن زنگی بود، فرمانروای آنجا بود. چون صلاح‌الدین عین تاب را محاصره کرد، ناصرالدین پیام داد که حاضر است شهر تسلیم کند و خود در خدمت او باشد صلاح‌الدین بپذیرفت و سوگند خورد. ناصرالدین نیز به خدمت او در آمد.

مسلمانان در خلال این مدت به غنایم بسیار دست یافتند. از جمله: کشتی‌های مصر در دریا به حرکت در آمدند و به چند کشتی رسیدند که ششصد تن با سلاح و ساز نبرد و اموال بسیار آهنگ پیوستن به فرنگان شام را داشتند. مسلمانان بر آنان ظفر یافتند و هر چه داشتند به غنیمت گرفتند و سالم بازگردیدند.

دیگر آنکه جماعتی از فرنگان در خشکی به نواحی داروم<sup>۱</sup> در حوالی مصر به قصد حمله می‌رفتند. مسلمانان در ایله به ایشان رسیدند و آنان را تا عَسَلِیْه تعقیب کردند. مسلمانان سخت تشنه شدند، خداوند بر ایشان باران بارانید و سیراب شدند. سپس به جنگ فرنگان رفتند و در آنجا بر ایشان پیروز شدند و بسیاری از ایشان را کشتند و سالم به مصر بازگردیدند. والله اعلم.

### استیلای صلاح‌الدین بر حلب و قلعه حارم

الملک الصالح اسماعیل بن الملک العادل نورالدین فرمانروای حلب بود و از همه شام جز حلب جایی برای او نمانده بود. او همواره صلاح‌الدین را از حلب دور می‌داشت. الملک الصالح در اواسط سال ۵۷۹ درگذشت و میراث خود به پسر عمش عزالدین صاحب موصل داد. عزالدین با نایب خود مجاهدالدین قایماز به حلب رفت و آن را در تصرف خود گرفت. برادرش عمادالدین زنگی بن مودود از او خواست که حلب را به او دهد و سنجار را به جای آن بستاند. او نیز اجابت کرد. عزالدین سنجار را گرفت و به موصل بازگردید. عمادالدین نیز به حلب رفت و آن را در تصرف آورد.

این کار بر صلاح‌الدین گران آمد و ترسید که مبادا به دمشق رود. صلاح‌الدین در مصر بود. به شام رفت و از آنجا به بلاد جزیره. بخشی از آن سرزمین را گرفت و موصل را محاصره نمود. آن‌گاه به محاصره آمد رفت و آمد را بگرفت. سپس - چنان‌که گفتیم - به اعمال حلب راند و تل خالد و عین تاب را تصرف کرد. پس در محرم سال ۵۷۹ وارد حلب شد و چند روز در میدان اخضر فرود آمد. سپس به کوه جوشن<sup>۲</sup> راند و چنان نمود که می‌خواهد مدتی دراز در آنجا بماند. هر صبح و شام به جنگ بیرون آمد.

سپاهیان عمادالدین زنگی بن مودود از او ارزاق و مواجب خود را طلب می‌کردند و می‌گفتند اگر در ادای آن تعلل کنند، حلب را به صلاح‌الدین تسلیم خواهند کرد. عمادالدین برای تسلیم حلب طومان یاروقی را نزد صلاح‌الدین فرستاد. صلاح‌الدین را با طومان سوابق لطف و احسان بود. قرار بر آن شد که عمادالدین سنجار و نصیبین و رقه و خابور را بستاند و حلب را تسلیم صلاح‌الدین کند. بر این قرار نهادند و سوگند خوردند. عمادالدین در هجدهم صفر همان سال از آن بلاد خارج شد و صلاح‌الدین را به حلب در

۲. متن: جوشق

۱. متن: دارون

آمد. در ضمن قرارداد آمده بود که هرگاه صلاح‌الدین در لشکرکشی‌هایش به او نیاز پیدا کرد، حاضر آید.

چون عمادالدین از حلب بیرون آمد و به صلاح‌الدین پیوست، صلاح‌الدین مهمانی بزرگی ترتیب داد. عمادالدین در آن مهمانی شرکت کرد و بازگردید.

از کسانی که در محاصره حلب کشته شدند یکی تاج‌الملوک بوری<sup>۱</sup> برادر کوچک صلاح‌الدین بود. در نبرد جراحی یافت و چون پیمان صلح بسته شد بمرد. ولی عمر او کفاف نکرد که به حلب داخل شود.

چون صلاح‌الدین حلب را گرفت به سوی قلعه حارم راند. میر سرخک<sup>۲</sup> از موالی الملك‌العادل نورالدین محمود در آنجا بود. سرخک از سوی پسر نورالدین الملك‌الصالح عمادالدین اسماعیل امارت آن قلعه یافته بود. صلاح‌الدین قلعه را محاصره کرد و او را وعده‌های نیکو داد و رسولان به آمد و شد پرداختند ولی سرخک از تسلیم امتناع می‌ورزید. سرخک نزد فرنگان رسول فرستاد، آنان را به یاری خواند. سپاهیان او از این اقدام خبر شدند، برجستند و او را گرفته به زندان کردند و از صلاح‌الدین امان خواستند. صلاح‌الدین قلعه را تصرف کرد و یکی از خواص خود را بر آن امارت داد.

صلاح‌الدین تل خالد را به یکی از امیران خود به نام داروم یاروقی به اقطاع داد. یاروقی صاحب تل باشربود.

اما قلعه عزاز را عمادالدین اسماعیل خراب کرده بود. صلاح‌الدین آن را به دلیرم سلیمان‌بن جندر<sup>۳</sup> داد و او آبادش نمود. صلاح‌الدین تا آن‌گاه که کارهای خود را به پایان رسانید و اعمال حلب را به این و آن اقطاع داد در حلب بماند. آن‌گاه به دمشق رفت. والله تعالی اعلم.

### غزوة بیسان

چون صلاح‌الدین از کار حلب فراغت یافت، پسر خود الملك‌الظاهر غازی را بر آن امارت داد و سیف‌الدین یازگج را که از امرای بزرگ اسدالدین شیرکوه بود به سرپرستی او گماشت و به دمشق رفت و آماده جهاد گردید. لشکریان شام و جزیره و دیاربکر را گرد

۱. متن: نورالدین

۲. متن: طرخک

۳. متن: جسار

آورد و قصد بلاد فرنگان نمود و در اواسط سال ۵۷۷ از اردن درگذشت. مردم آن نواحی از برابریش پس نشستند. صلاح‌الدین آهنگ بیسان نمود و آن را ویران کرد و آتش زد و همه نواحی آن را تاراج نمود. فرنگان برای نبرد با او سپاه گرد آوردند. ولی چون او را دیدند از جنگ سربرداشتند و به کوه پناه بردند و گرد خویش خندق کردند. صلاح‌الدین به محاصره پرداخت. پنج روز محاصره مدت گرفت و کوشید تا آنان را فرود آورد ولی نتوانست. مسلمانان از آنجا بازگشتند و به تاراج آن نواحی پرداختند و غنایم بسیار فراچنگ آوردند و به بلاد خویش بازگردیدند. والله تعالی ینصر من یشاء من عباده.

### نبرد کرک و حکومت الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب بر حلب

چون صلاح‌الدین از نبرد بیسان پیامد آماده نبرد کرک شد و لشکر در حرکت آورد. صلاح‌الدین برادر خود الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب را از مصر فراخواند. او از جانب برادر در مصر بود. صلاح‌الدین می‌خواست در کرک به او پیوندد همچنین الملک‌العادل ابوبکر از او خواسته بود که امارت حلب را به او دهد. صلاح‌الدین پذیرفته بود و اینک فرمان داد که با زن و فرزند و اموال خود بیاید. العادل در کرک به برادر رسید. صلاح‌الدین کرک را محاصره نمود و ربض‌ها را گرفت و منجیق‌ها نصب کرد. صلاح‌الدین برای محاصره کرک سازوبرگی که در خور باشد به همراه نیاورده بود. بنابراین در اواسط شعبان سال ۵۷۹ از محاصره دست کشید. تقی‌الدین پسر برادرش شاهنشاه را به جای الملک‌العادل ابوبکر بن ایوب به مصر فرستاد و العادل را با خود به دمشق برد سپس امارت حلب و منیج و متعلقات آن را به او داد. او را در ماه رمضان همان سال به حلب فرستاد و پسر خود الملک‌الظاهر غازی را از حلب به دمشق فراخواند.

صلاح‌الدین در ماه ربیع‌الآخر سال ۵۸۰ بار دیگر به محاصره کرک آمد. این بار سپاهی گران‌گرد آورده بود. نورالدین محمد صاحب حصن کیفا را و لشکر مصر را فراخواند و برای محاصره، سازوبرگ لازم مهیا نمود و بر ربض منجیق‌ها نصب کرد. مسلمانان، ربض را گرفتند. قلعه، آن سوی خندق بود و این خندق که میان قلعه و ربض فاصله بود شصت ذراع عمق داشت. صلاح‌الدین می‌خواست خندق را پر کند. در زیر باران تیر و سنگ کس را یارای نزدیک شدن به خندق نبود. صلاح‌الدین فرمان داد که از خشت و چوب سقفی بر آوردند و لشکریان او از زیر آن خود را به خندق رسانیدند.

مدافعان قلعه نزد پادشاه خود کس فرستادند و از بلای که بر سرشان نازل شده بود او را آگاه کردند. فرنگان مجتمع شدند و لشکر گرد آوردند و به آهنگ نبرد با صلاح‌الدین پیش آمدند. صلاح‌الدین نیز آمادهٔ پیکار شد ولی به سبب خشونت زمین و تنگناها و گردنه‌ها پیش رفتن میسر نبود. صلاح‌الدین درنگ کرد تا ایشان به زمین گشاده آیند؛ ولی همچنان از نبرد طفره می‌رفتند. صلاح‌الدین چند فرسنگ عقب نشست؛ ولی ایشان به کرک بازگشتند. صلاح‌الدین دانست که دستیابی به کرک با چنان مدافعانی میسر نیست. پس به نابلس رفت و آن را ویران نمود و به آتش کشید. آن‌گاه به سبسطیه<sup>۱</sup> رفت. مدفن زکریا(ع) در آنجاست. در آنجا هر چه اسیران مسلمان بود آزاد کرد. صلاح‌الدین از سبسطیه به جنین رفت و آنجا را ویران و تاراج کرد. آن‌گاه به دمشق بازگردید و گروه‌هایی از لشکر را به اطراف فرستاد و آنان را به هر جا رسیدند تاراج کردند و پیروزمند با اموال و غنایم بسیار به دمشق بازگردیدند. والله تعالی اعلم.

### محاصرهٔ صلاح‌الدین موصل را

صلاح‌الدین در ماه ذوالقعدة سال ۵۸۱ از دمشق به جزیره رفت و از فرات گذشت. مظفرالدین کوکبری همواره او را به حرکت به موصل تحریض می‌کرد و وعده داده بود که چون به حران رسد پنجاه هزار دینار به او خواهد داد. چون به حران رسیدند. مظفرالدین از وعدهٔ خویش سرباز زد و صلاح‌الدین او را در بند کشید. سپس از ملامت اهل جزیره بترسید و او را آزاد نمود و حران و رها را به او بازگردانید.

صلاح‌الدین در ماه ربیع‌الاول همان سال از حران حرکت کرد. معزالدین سنجرشاه فرمانروای جزیرهٔ ابن‌عمر و نورالدین محمد فرمانروای کیفا به او پیوستند. سنجرشاه پس از زوال دولت مجاهدالدین از عم خود عزالدین مسعود، صاحب موصل، بریده بود. همگان همراه با صلاح‌الدین به موصل آمدند و به شهر بلد رسیدند. در آنجا مادر عزالدین و دختر عم او نورالدین محمد بن زنگی و جماعتی از اهل بیت او به دیدارش آمدند، تا شفاعت کنند. بدین پندار که صلاح‌الدین آنها را محروم نخواهد کرد. مخصوصاً دختر نورالدین محمود به شفاعت خود امید فراوان داشت.

صلاح‌الدین در این باب با یاران خود مشورت کرد. فقیه عیسی و علی بن

۱. متن: سنطیه

احمدالمشطوب اشارت به رد مسئول ایشان کردند. پس از صلاح‌الدین لشکر به موصل برد و جنگ در پیوست. مردم دل بر هلاک نهادند و از رد آن زنان سخت خشمگین بودند. موصل سخت مقاومت می‌کرد و صلاح‌الدین مشاوران خویش را به ملامت گرفت. زین‌الدین یوسف بن زین‌الدین صاحب اربل و برادرش مظفرالدین کوکبری نزد صلاح‌الدین آمدند. صلاح‌الدین آنان را در جانب شرقی دجله فرود آورد و علی بن المشطوب هکاری را به قلعه جدید<sup>۱</sup> از قلاع هکاری فرستاد. او قلعه را محاصره کرد. جمعی از کردان و هکاریان به او پیوستند. علی بن احمد در آنجا بماند تا صلاح‌الدین از موصل برخاست.

در آن هنگام که صلاح‌الدین موصل را محاصره کرده بود، عزالدین مسعود خبر یافت که زلفندار نایب او بر قلعه، با صلاح‌الدین مکاتبه می‌کند. عزالدین او را از رفتن به قلعه منع کرد و از او روی برتافت و بار دیگر نظرها و آراء مجاهدالدین را به کار بست. در این احوال، صلاح‌الدین خبر یافت که شاه ارمن صاحب خلاط مرده است. صلاح‌الدین طمع در کشور او نمود. زیرا اگر خلاط را می‌گرفت در کار او گشایشی بود. سپس نامه مردم آنجا رسید که او را به سوی خود فرامی‌خواندند. صلاح‌الدین از موصل به سوی خلاط رفت.

این نامه از روی مکر بود؛ زیرا شمس‌الدین پهلوان بن ایلدگز صاحب آذربایجان و همدان قصد تصرف خلاط داشت. او پیش از این با وجود سالخورده‌گیش دختر شاه ارمن را به زنی گرفته بود و این امر را وسیله‌ی برای تصرف خلاط قرار داده بود. چون به سوی خلاط در حرکت آمد، آنها به صلاح‌الدین نامه نوشتند که به خلاط رود تا هر یک آن دیگر را از آن ناحیه به در کند.

صلاح‌الدین عازم خلاط شد و پسرعم خود، ناصرالدین محمد بن شیرکوه و مظفرالدین بن زین‌الدین صاحب اربل و غیر ایشان را بر مقدمه بفرستاد. اینان به خلاط رفتند و فرود آمدند. شمس‌الدین پهلوان بن ایلدگز هم از راه برسید و در نزدیکی خلاط فرود آمد. رسولان مردم خلاط میان صلاح‌الدین و پهلوان به آمد و شد پرداختند. عاقبت میان ایشان و شمس‌الدین، پهلوان صلح افتاد و به نام او خطبه خواندند. والله تعالی، ینصر

## استیلاي صلاح‌الدین بر میافارقین

چون اهل خلاط به نام بهلوان خطبه خواندند، صلاح‌الدین در میافارقین بود. میافارقین از آن قطب‌الدین صاحب ماردین بود. چون قطب‌الدین در گذشت پسرش که هنوز کودک بود به جای او نشست و زمام کفالتش به دست شاه ارمن فرمانروای خلاط بود. صلاح‌الدین را طمع تصرف میافارقین پس از وفات شاه ارمن در سر افتاد و در اول جمادی‌الاولی سال ۵۸۱ عزم تسخیر آن نمود. نگهبانان و سرپرست میافارقین امیری بود به نام اسدالدین یرنقش<sup>۱</sup>. او نیکو از شهر دفاع کرد. زوجه قطب‌الدین متوفی و دختران او در شهر بودند. این زن خواهر نورالدین محمد صاحب حصن کیفا بود. صلاح‌الدین به او پیام داد که یرنقش مایل است که شهر را تسلیم من کند. من برای رعایت حق برادرت نورالدین دخترانت را به عقد پسرانم در می‌آورم تا تو نیز بی نصیب نمایی. زیرا میافارقین از آن ما خواهد شد. صلاح‌الدین کسانی را نیز برگماشت تا چنین پیامی هم بر یرنقش دادند که خاتون به صلاح‌الدین متمایل شده مردم خلاط نیز با او مکاتبه دارند تو اینک سر خویش گیر.

قضا را رسولی از خلاط برسد و برای صلاح‌الدین پیام فرمانبرداری مردم خلاط را آورده بود. صلاح‌الدین رسول را فرمود که نزد یرنقش رود و ماجرا بازگوید. یرنقش چون بشنید با شروطی چون اقطاع و گرفتن مال، میافارقین را تسلیم نمود.

چون صلاح‌الدین میافارقین را گرفت یکی از دختران خاتون را برای یکی از پسرانش گرفت و او را و دخترانش را در قلعه هتاخ<sup>۲</sup> جای داد و به موصل بازگردید.

صلاح‌الدین در راه بازگشت از موصل راه خویش به نصیبین افکند و به کفرزمار<sup>۳</sup> رسید فصل زمستان بود. صلاح‌الدین در آنجا درنگ کرد و همه املاک و اراضی موصل به اقطاع داد و اموال خراج بستد و غلات را ببرد. مجاهدالدین خواست با او مصالحه کند و رسولان به آمد و شد و گفتگو پرداختند. بنابراین شد که شهرزور و اعمال آن و ولایت غرابلی و اعمال آن سوی رود زاب را برای عزالدین مسعود بگذارد.

صلاح‌الدین بیمار شد و از آنجا بود که به حران رفت. رسولان در حران نزد او آمدند و از سوی عزالدین مسعود پاسخ قبول آوردند. در همانجا پیمان بسته شد و برای یکدیگر سوگند خوردند و شهرها تسلیم شدند. بیماری صلاح‌الدین در حران به دراز کشید.

۱. متن: یرنقش

۲. متن: هتاخ

۳. متن: کفرزمار



برادرش الملك العادل ابوبکر بن ایوب صاحب حلب و پسرش الملك العزيز عثمان بن صلاح الدین در نزد او بودند. چون از حیات چشم پوشید قلمرو خویش میان فرزندان تقسیم کرد و برادر خود را به همه نظارت داد و در محرم سال ۵۸۲ به دمشق آمد. به هنگام بیماری صلاح الدین در حران، ناصرالدین محمد بن شیرکوه نزد او بود. حمص و رجبه اقطاع او بود. ناصرالدین به حمص بازگردید. چون بازمی گشت گذارش به حلب افتاد. با جماعتی از امرای حلب چنان نهاد که اگر صلاح الدین در گذشت به نام او دعوت کنند. چون ناصرالدین به حمص رسید، برای مردم دمشق نیز چنین پیامی فرستاد. ولی صلاح الدین از بیماری شفا یافت و ناصرالدین در شب عید اضحی از جهان برفت. گویند کسانی در نهان او را زهر داده بودند. چون ناصرالدین بمرد پسرش شیرکوه که کودکی دوازده ساله بود به جایش نشست. والله تعالی اعلم.

### بخش کردن صلاح الدین کشور خود را میان پسران و برادرش

پسر صلاح الدین الملك العزيز عثمان در حلب در کفالت عم خود الملك العادل ابوبکر بود و پسر بزرگترش الملك الافضل علی در مصر بود و در کفالت تقی الدین عمر بن شاهنشاه می زیست. از آن زمان که الملك العادل را از مصر فراخوانده بود، تقی الدین را به آنجا فرستاده بود.

چون در حران بیمار شد از این که هیچیک از فرزندان خویش را به استقبال به جایی امارت نداده سخت اندوهگین شد و این امر را در اثر تلقین یکی از خواص او بود. پس پسر خود الملك العزيز عثمان را که در کفالت برادرش الملك العادل بود از حلب فراخواند و به مصر فرستاد و حران و رها و میافارقین از بلاد جزیره را به الملك العادل اقطاع داد و پسرش خود عثمان را در مصر نهاد. آن گاه تقی الدین عمر را به شام فراخواند ولی او از حضور خودداری کرد و آهنگ حرکت به جانب مغرب و پیوستن به مملوک خود قراقوش که در طرابلس فرمان می راند نمود. صلاح الدین نزد او پیامی ملاطفت آمیز فرستاد و او را به نزد خود خواند. چون پیامد حماة و منبج و کفرطاب و جبل جور و دیگر اعمال آن را به او اقطاع داد.

بعضی گویند که چون تقی الدین شایعه بیماری صلاح الدین و مرگ او را شنید به تکاپو افتاد تا خود را جانشین او سازد. چون صلاح الدین این خبر بشنید. فقیه عیسی هکاری را